

# مرغ سحر ناله سر کن

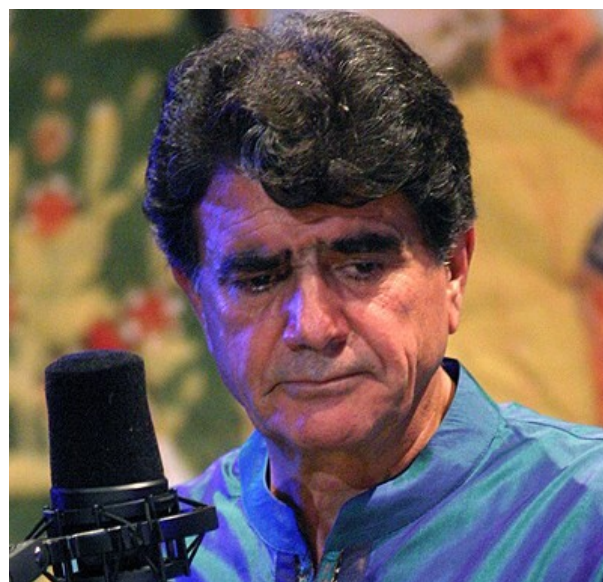
عرفان قانعی فرد

این مطلب در بهار 1382 نوشته شده است. اما امروز در پاسخ به هجوتنامه انصار نیوز و سایت پارلمان نیوز ایران، باز نشر می شود. تقدیم به خسرو آواز ایران، توهین و ادبیات سخیف آقایان علیه استاد محمد رضا شجریان / بخوانید <http://ansarnews.com/news/2072/> و <http://parlemannews.com/index.aspx?n=1380>

در دایره تنش ها و پهنه چالش های زندگی همچو دیگر مردم گرفتار و به تب گردش ناموزون روز و شب ناهمگونش دچار... و اگر اندکی آرامشی در واپسین ساعات روزی پا در گریز فراهم شود و در همی تنش و چالش های گرفتاری فرصتی دست دهد، به دور از خستگی کار، لحظه ای دل در گروه حال و هوای جذاب و عارفانه موسیقی نهادن، مرهمی است آشنا.

افرادی همچو من که شیفته موسیقی سنتی اند و با شنیدنش در دریای اندیشه خویش غوطه می خورند و لذت می برند؛ حال و هوایی جذاب و وزین و مملو از لطف و حلاوت، لحظاتی اندک که ما از بند اوهام نوع بشر فارغ و رها می شویم.

آن حال و هوایی عارفانه، جذاب و وزین، مملو از لطف و حلاوت، لحظه و آنی که برآستی که آدمی از بند اوهام می رهاند شاید اندک فراهم آید و چنین لحظه ای انگار در کنسرت و صدایی پرشکوه گاهی فراهم می گردد. صدایی که رسالت پیام و فراخنای اندیشه اشعار انتخابی اش، شخص را بر آن می دارد تا بر ذوق آوازه خوان چیره دست درود فرستد و به همنوازان وفا پیشه اش که به نیکویی همدلی می کنند و مرحبا گویند.



آوازه دل فریب و نغمه دل نواز شجریان در این تشویش ها و دغدغه های زمانه، همچون پرنده یا حریری است انگار، که با نوای دلنشینش، نرم در مشام جان می پیچد... بانگ آوازش گفته ها دارد... در بین اشعارش پرده مهر را بر روی پندار می کشاید تا تشویش یا شقاوتی اگر هست در آن بمیراند و شاید بروقت قلبهارا. وی با صدای غریب و پرسوز و نهییش، کلامی زیبا ساز می کند و پیامی آشنا؛ و صحرای خلوت کسانی همچون مرا برآشفته می کند و درهای فرو بسته هر دلی را می جنباند.

در سکوت و خاموشی زمانه، غریو زندگی و امید **سر** می دهد تا شاید به خفتگان خفته و خسته روانی همچو من و دیگر شنوندگان شوقی بیخشد که لحظه ای دل از دروغ و فریب و تقدیر سیاهی زمانه برهاند، ذره ای از آفتاب عشق بیدار را حس کنند و در تصویر اندیشه های آزادخواهانه و انسانی شاعر و شعر آهنگین آن تأمل و درنگی کوتاه داشته باشند.

شجریان - گویی می خواهد تا در تیرگی جانها و ویرانه سرایی خاموش که کسی به چهره اش شوقی نمی آید، شوری برافروخته کند و همگان خفته در سرد چال زمانه را از خوف و خیالی برهاند، مردمانی رنجور، مظلوم، فریب خورده و زودباور.

در رگ و پی ایشان جنیدنی در اندازد و در فواره سیاهی ها و ظلم های آشکار اشک شوقی به چشمان پر خون و آکنده از خشم در اندازد و در پرده کنایه آواز و گوشه تصنیف بگوید؛ در غم و خفقان کاویدن بس است! رؤیا گونه بگذر! سرکین و عناد را نهفته کن! لب به گفته مهر و صفا و پاکي بکشایی، وجهه هراس و سایه اوهام، ز دل یزدای! که این است راز عشق انسانی و آسمانی.

گاهی با شنیدن صدایش، آنچنان به فکر فرو می روم که انگار ساعت خوابیده است و عقربه های گرسنه اش مجال مرگ یافته اند تا لحظه ای شاید طعم نشاط را به چشم و یا باورش کنم و در نظرم جلوه ای از شور آید... اما نه! تیک تیک عقربه تصنیف گذر زمان را با سازها در می آمیزد.

گاهی باورم به یقین نمی رسد، در کنار آن تحریر دلنشین، فریاد در گلو مانده مردمانی چشم به انتظار در گوشم زنگ می زند، که با صبر و استقامت فریادرسی رامی طلبند و زیر آواز ظلم و خفقان و موهومات **ناله** می کنند و در مرداب سیاهی زجر می کشند، انگار سالهاست طعم شادی و شور و نشاط را فراموش کرده اند یا همچو من دیگر باور ندارند؛ سیاهی از دیوارها بالا رفته است و گلوها را می فشارد، تا صدایی برنخیزد.

انگار گاهی شنوندگان در کنسرت‌های شجریان، همه خفته‌اند، شاید مرده! مردگانی که در خاموشی و سیاهی در شهر، انگار رمز کمالی شکفتن را نمی‌دانند رسالت شکفتن، جسارت دوباره از خاک جستن - که گویی سالهاست در این وضع زیسته‌اند، نغمه دل نواز و جوشش صدای شجریان، همچو موجی بر تخته‌سنگ‌های پیکر این مردگان می‌خروشد تا شاید ز بیخ و بن بر کند"

تا بیاموزند که لحظه‌ای توهم و خیال آن که در کوچه‌های بن‌بست زندگی، جز خَش خَش برگ‌های هزار هزار درختان خشکیده و ناله‌های غم و مویه موسیقی و نواپی نیست، در دل مسخ شود و محو. همگان بر این اندیشه‌اند که، آوازش زمزمه راه دریاست، دریایی از خاطره، اندیشه، عقیده و مرام، دریای از رهایی و عصیان و جوییدن، دریایی از شور و نشاط و سرور... که حصارش را به آن فرا می‌خواند. گویی از تکرار اشعار آوازش ابایی ندارد، سوز اشعار را در یادها تکرار می‌کند تا شاید در ذهن ما نقش ببندد و به فراسوی اندیشه‌ها و باورها رهنمون کند، تارهدیدن از سکوت بی‌مصرف غم و به هیاهوی امواج شور و شوق زیستن و پیوستن... هر چند که نیک می‌داند، محال است محال!

باز این موسم خستگی نمی‌گریزد و فریاد غم و مویه همچو پتک، سخت بر سرها می‌نوازد، زیرا چراغی نباید تا نوری بیافشاند، بارانی نباید تا بشوراند، بهاری نباید تا سردی رخت بریند و خنده‌ای نباید تا گریه نواز و طلوعی نباید تا سیاهی و ظلمت شب تار بگریزد. و آواز شجریان... بهانه‌ای است برای شنیدن و دریافتن این راز و پرداختن به او تنها بسان الگویی است تمام عیار؛ بدون اغراق و تنها با رعایت شرط انصاف و گونه‌ای برداشت شخصی. شجریان در آوازش اشعار را در عین جستن و اختیار برمی‌گزیند، با قریحه فطری و ذوق عیان و خلاق زمزمه می‌کند؛ اشعاری از حافظ، مولانا و سعدی، شاعرانی که در فضای اجتماعی خویش به کنج پریشان و درون خویش نگریسته و به حال نیرنگ موهوم باف‌های متحجر و فریب سفله کیشان و ظالمان زمانه گریسته‌اند، تا جامعه به خشم آید و زنجیر بندگی و بردگی فضای خفقان زده خویش را بگسلانند و بپوسانند، و وفاحت و خفت اهریمنان سفله‌زاد خست و نت پیش‌را رسوا،... غلغله عشق و آزادی و انسانیت را دگرباره در باورها زنده کنند.

اشعاری زیبا که در تعبیرش هیچ کوششی لازم نیست و تکرارش همچو نقشی خوش نگار بر دل بی‌باور همگان می‌ماند... تا شاید در زیر آوار گمانهای باطل، خلق دیار خویش را بیدار کند و هوشیار. در امتداد وحشت باورها، درخت عقیده و ایمان را باورتر کند و سایه ایمان و اعتقاد را گسترده‌تر و شاید بار استقامت را گران‌تر... شاید به امید روزگاری بهتر. "زیرا جز استقامت، وطن علاج دگر ندارد!" روزگاری مملو از صلح و آرامش و پاک‌ی؛ بدور از جنگ قدرت و ظلم و خفقان. شجریان، تنها بسان هنرمندی حرفه‌ای و آگاه و روشن‌رایی، اشعار این شاعران را رونق ساز و آواز خویش می‌کند. نرمشانه نکه در نگاه حاضران می‌افکند، گاه به سازها خیره می‌ماند... گویی گرهی در گلو دارد و حسرتی در فریاد... از چه؟ از گزند و سرزنش بیداد زمانه یا خوشدلی هم صحبتانش؟ از پیوند و طراوت میلاد؟ یا... نمی‌دانم! راز دوباره زیستن و تناسل ملتش و نسل جوانی که به خیل شنوندگان دیگرش می‌پیوندند در پیغام داشت...؟

در دیار غربت گاه به گاهی، گر دست دهد راهی کنسرت او می‌شوم، در احساس غریبی از خاطرات ارزند و تاراج نشده ذهنم از صدای شجریان و آوازهای پرهیجان و همه‌ماهش با صدایی که دیگر ساز و شعر نمی‌شناسد به آسانی فرو می‌رود و اوج می‌گیرد. نکه در نگاهها حصار عاشق و مشتاقش می‌افکند، که آن‌گاه در دستگامی ناله‌ای خوش **سُر** می‌دهد و نیک می‌داند که در چه فضا و حال و احوالی می‌خروشد. ناله‌ای که می‌گوید آزادی و باور اراده رشد، هدف هنرمندان متعهد است، در ساختن زندگی در جریان رشد، همواره به یاد دارند که انسانها از زور و خشونت و قساوت و خیانت می‌رهند و با آزادی توان بنا کردن جامعه آزادها را دارند.

هنر خودجوش برای پی بردن به همان اراده رشد است که واژه‌های پاک شاعران و نواپ خوش نوازندگان، کلمه‌های خبیثه حاکی از قدرت و خودبستگی را از او هم می‌زداید. هنرمند متعهد، آماج تیرهای بلا و بهتان است، اما وارونه کردن واقعیت و حقیقت امری محال است محال، به یمن ایستادگی همان هنرمندان است که جامعه بیش از هر زمان آسایش را می‌طلبد. و شجریان خود می‌گوید "آواز سروش برخاسته از نهاد مردمان آن ملت است، و هیچگاه هنرمند آگاه از موقعیت اجتماعی جامعه‌اش به دور نیست." هنرمند دلسوخته و روش رای نیزهیچگاه بساط ثناگویی و ریا را نمی‌گستراند. البته رسالت او همگام با هنرنمایی نوازندگان عاشق پیشه و چیره‌دست است. و همدلی و ذوق نیکوی او با هم‌نوازان وفا پیشه‌اش قابل تحسین. تسلط بی‌همتا و ظرافت‌های خاص حنجره شجریان در اوج گرفتن و فرود استحکام، تازگی و تحرك تازه‌ای به صدایش می‌دهد و آهنگسازان کهنه کار هم با تمهیدی به موقع سامان می‌دهند.

صدایی با بافتی بسیار منظم، پخته و ظریف، که نشانگر ذوق و توانایی اوست. تفاوت صدای شجریان با دیگران در ایجاد نوعی اعتماد و حس خاصی است که صدایش در دل شنوندگان ایجاد می‌کند، از یک دیدگاه، صدایی است که معرف شخصیت، تفکر و اندیشه و مرتبه هنری اوست. و هر اجرای جدیدش حرفی تازه برای گفتن دارد، حرفی از شرایط و اوضاع زمانه و حرفی که فریاد ملت اوست، بیشتر از آنکه به تحریر و روش خوانش پردازد، پیام و معنی شعری را به شنونده منتقل می‌کند. و این تفاوت او به پیشینیانش می‌باشد. هر چندکه تحریر دلفریبش به گونه‌ای ادبیات غنی این مرز و بوم را در خاطره‌های مردمان این دیار زنده می‌کند و همگان را با شادی‌های از یاد رفته و پیوندی دگر می‌دهد. کجاست آن زمانی که گفت:

این خنیاگر نگارستان هنر، قدر حرمت خاصی در ادبیات و فرهنگ ما دارد. و دوست‌داشتم الان به شجریان بگویم، مردم فعلی ایران، صدای شما را تنها در این تصنیف می‌شناسد:

مرغ سحر ناله سر کن

داغ مرا تازه‌تر کن

بلیل پر بسته ز کنج قفس در آ

نغمه آزادی نوع بشر سرا..